أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند: و لا یطلُبُ ما عِندَالنّاسِ عِزّاً و عُلُوّاً شخصی كه دارای این خصوصیات باشد و این مسائل را كه قبلًا راجع به آن مطالبی خدمت رفقا و دوستان عرض شد مدّ نظر قرار دهد، طبعاً تفكر او نسبت به واقعیات و حقایق دگرگون خواهد شد و مسائل اعتباری را از مسائل واقعی تمییز خواهد داد.

 از خصوصیات این فرد این است: به آنچه در نزد مردم است به‌واسطه عزّت و طلبِ بزرگی و بزرگ‌منشی بر دیگران نمی‌كند و آن مسائلی كه دیگران از نعمات دنیوی الهی یا از نعمات اخروی تفاوتی از این نقطه نظر ندارد متنعّم هستند، برای عزّت طلبی و بزرگ‌منشی نمی‌خواهد. چون نعمات الهی متفاوت است، تابه‌حال صحبت ما نسبت به مسائل دنیوی و نعمت‌های دنیوی الهی بود، هنوز راجع به آن قسمت خدمت دوستان مطلبی عرض نكردم.

 در جلسه گذشته خدمت‌رفقا عرض شد كه عزّت اختصاص به پروردگار دارد. عزیز به شخصی گفته می‌شود كه شخصیت او حریمی به دور او به‌وجود آورده است كه او را از سایر افراد متمایز كرده و به واسطه این حریم دارای خصوصیت ممتازی شده است كه مورد توجه و جاذبه افراد قرار می‌گیرد. حالا آن خصوصیت یا خصوصیت مادی است یا معنوی و در جهات مختلف ممكن است باشد. یكی به واسطه علمش از سایر افراد امتیاز پیدا می‌كند، فرض كنید در اجتماعی هست علم او باعث می‌شود كه بین او و سائر افراد حائلی به‌وجود بیاید كه دیگران در مادون او قراربگیرند، در نتیجه این شخص عزیز و مورد توجه قرارخواهد گرفت. حالا فرض كنید اگر در مجموعه‌ای هست كه همه در یك تراز هستند دیگر در اینجا عزّت از بین خواهد رفت، چون همه در یك سطح‌اند. نیازی دیگر نیست تا اینكه به واسطه نیاز، آن حائل و حریم بین او و افراد دیگر به‌وجود بیاید، همه مثل همدیگر هستند، تفاوتی با همدیگر ندارند. این عزّت می‌شود یك عزّت‌اعتباری.

 شخص مال دارد و صاحب ثروت است و از این نقطه نظر در بین‌افراد مادی، مورد توجه قرار می‌گیرد و و از این نقطه نظر برای سایر افراد ایجاد جاذبه می‌كند، تا وقتی‌كه در بین سایر افرادی است كه از نقطه نظر امكانات در سطح متوسطی قرار دارند این خصوصیت و عزّت وجود دارد، امّا همین‌كه در یك جمعی باشند كه افراد در آنجا همه به یك میزان از ثروت برخوردار باشند یا حتّی دیگران بر او ترجیح داشته باشند، می‌بینیم این عزّت از بین رفت، به چه چیزی می‌خواهد نسبت به او بر دیگران فخر بفروشد؟ یا به اندازه او دارند یا بیشتر، پس این مسئله هم مسئله اعتباری شد، یك مسئله واقعی نیست. اگر عزّت، عزّت واقعی بود، می‌بایست این‌

 عزّت را در همه أمكنه و در همه مجال‌ها و در همه ظروف برای خودش حفظ می‌كرد.

 اگر شخصی جمالی دارد و در بین افرادی است كه آنها یك همچنین جمالی را ندارند، طبعاً به واسطه جمال برای او غرور پیش می‌آید و خود را بر دیگران ممتاز می‌شمارد و به این واسطه بر دیگران فخر می‌فروشد. این از نقطه نظر ظاهری و دیدگاه ظاهری جای اعتباریات و جای فخر را دارد. امّا اگر در یك مجلسی باشد كه افرادی كه در آنجا هستند از این نقطه نظر هم‌سطح باشند یا بالاتر، دیگر متاع‌او در این بازار خریداری ندارد و فایده‌ای ندارد. همین‌طور اگر شخصی ریاستی داشته باشد و مورد توجه افراد باشد، افراد باید برای قضای حوائج خودشان، حوائج دنیوی به او مراجعه كنند، طبعاً او را عزّت و اعتلاء می‌گیرد و به این مقامی كه دارد فریفته خواهد شد.

 افلاطون در كتاب مدینه فاضله خود عبارتی دارد، در آنجا می‌گوید: هر قدرتی غرور می‌آورد مگر اینكه خدای متعال انسان را حفظ كند.

 افراد به او مراجعه می‌كنند و مورد توجه افراد هست، امّا فرض كنید حالا در یك موقعیتی هست كه همه در یك سطح آن منصب را دارند، این دیگر معنا ندارد برای آنها بخواهد فخربفروشد، برای كه می‌خواهد فخر بفروشد؟ یا در مجلسی قرار بگیرد كه بالا دست او وجود دارد و این نیاز دارد، یك مرتبه می‌بینید آن فخری كه برای دیگران می‌فروخت حالا باید ذلّت تقاضا و استمداد از دیگری را بپذیرد. ببینید یك مرتبه صد و هشتاد درجه مسئله فرق كرد، پس این چی شد؟ این اعتباری است.

 فرض‌كنید یك مدیر نسبت به زیردست‌های خودش امر و نهی می‌كند: این كار را بكنید بدون توجه به اینكه، گرچه اینها كارمند هستند امّا بنده خدا هستند امر و نهی او از باب تكلیف نیست بلكه از باب مدیریت است، باید بكنید! اگر نكنید پدرتان را درمی‌آورم! از این باب است. همینی كه می‌گوید پدرت را درمی‌آورم، اگر در مسئله‌ای قرار بگیرد بالا دست او به او می‌گوید من پدر تو را درمی‌آورم. از همه چیز برمی‌گردد، همه معادله‌ها بهم می‌ریزد، پس معلوم‌است این اعتباری است واقعی نیست.

 آن كسی كه به همه به یك چشم نگاه می‌كند امیرالمؤمنین است. همان وقتی‌كه غلام او قنبر، در دوران غیرخلافتش بود، نظرش وقتی كه به خلافت رسید همان بود، هیچ تفاوتی نكرد، سرسوزنی فرق نكرد. به همان دیدگاهی كه در دوران‌غیرخلافت به همسایه‌هایش نگاه می‌كرد، به قوم و خویش‌هایش نگاه می‌كرد، به رفقایش نگاه می‌كرد و به مردم نگاه می‌كرد، به سبزی‌فروش نگاه می‌كرد، به بقّال نگاه می‌كرد به سایرافراد نگاه‌می‌كرد، وقتی‌كه به حكومت مسلمین رسید دیدگاهش فرق نكرد همان است. فقط گفتند از اینجا بلند شو اینجا بنشین، در دیدگاه تفاوت نكرد، در نفس تفاوت نكرد، او فقط امیرالمؤمنین بود، این عزّت می‌شود عزّت واقعی. آن كسی كه مرتبه قبل از خلافت و مرتبه بعد ازخلافت برای او سرسوزنی اختلاف بوجود نیاورد، آن عزیزاست آن عزّت، عزّت واقعی دارد.

 امّا اگر من وقتی‌كه در اینجا نشستم با رفقا و دوستان به یك قسم صحبت كنم، وقتی‌كه بیایم در اینجا بنشینم صحبتم عوض شود، لحن كلامم عوض شود، كیفیت نظرم نسبت به دوستان فرق كند، این می‌شود اعتبار، این می‌شود خلاف، این می‌شود تخیلات، این می‌شود مجاز و این می‌شود توهّم.

 بنابراین در نعمات دنیوی عزّت‌هایی كه برای افراد و آدمیان در شئون دنیوی پیدا می‌شود همه اینها اعتباری است. در مقام ملاحظه با دیگران و دادوستد با دیگران و اقران و امثال خود یك‌همچنین معادلاتی وجود دارد. این از نقطه نظر روانی خیلی مسئله مهمّی است و ان‌شاءاللَه اگر خداوند توفیق بدهد بعداً راجع به این قضیه صحبت می‌كنیم كه یكی از علّت بیماری‌های روانی و حتّی جسمی و عصبی و كیفیت تأثیر این‌گونه افكار بربدن از نقطه نظر فیزیكی برگشتش به همین مسئله است. تمام مسائل دنیوی در ارتباط با دیگران شكل می‌گیرد و در ارتباط با نظائر و باامثال و با اقران توجیه پیدا می‌كند. میزان ارزشی كه ما به شئونات و به خصوصیات و اعتبارات دنیوی می‌دهیم در ارتباط با تعامل و دیالوگ با افراد خارجی مثل خودمان است؛ یعنی با افراد مثل خودمان نظر می‌كنیم و بعد معیار و سنجش برای آن خصوصیت و ارزش تعیین‌می‌شود. حالا اگر در یك جا آن سطح ناموازی بود، احساس علوّ و عزّت و حریم برای ما حاصل می‌شود، اگر در آن سطح به نفع مقابل بود، آن عزّت و افتخار در این موقعیت تبدیل به ذلّت در اینجا خواهد شد.

 آن احساس اعتلایی كه ... تابه‌حال در آن اتاق بود، همین‌كه اتاق عوض می‌شود و می‌آید به یك اتاق دیگر اتاق است دیگر، این در را باز می‌كنی وارد یك در دیگر می‌شود، فقط دو متر اختلاف است آن حالی كه در آنجا فخر و عزّت و استعلاء و بزرگ بینی و با چشم دیگر نگاه كردن بود، یك‌دفعه تبدیل می‌شود به ذلّت و سرپایین انداختن و ببخشید و معذرت می‌خواهم و بزرگی ازخودتان است و لطف بفرمایید وغلط كردیم! و این حرفها. هردوی اینها اعتباری است دیگر، هم آن غلط است هم این. مؤمن در هر دو جا یكی است، مؤمن یك دیدگاه را در این اتاق و این اتاق دارد.

 وقتی با زیر دستش صحبت می‌كند به همان حال به او توجه می‌كند توجه كنید رفقا خیلی مسئله دقیق است ما همه می‌گوییم این‌طوریم، ما همه می‌گوییم برایمان فرق نمی‌كند، نه، خودتان را آزمایش كنید در محل كارتان خودتان را بیازمایید، این مطالبی كه من خدمت دوستان عرض می‌كنم اینها را در زندگی و در محیط خارج محك بزنند و ما باید با این مطالب خودمان را چرخش بدهیم و ببینیم واقعاً این‌طور هستیم یا نه؟ می‌گوییم بله این‌طور است و امام زمان این‌طور فرمودند و امام صادق هم این‌طور به عنوان بصری فرمودند، ان‌شاءاللَه ما از پیروان هستیم. خب این در كتاب هم بوده! بنده هم این مطالب را می‌دانستم ولی وقتی‌كه خودم درارتباط با افرادی كه با آنها مرتبط هستم، با افرادی كه می‌بینم آنها به بنده نیازدارند، با آنها می‌سنجم و با افرادی كه من به آنها نیاز دارم آن‌موقع معلوم می‌شود چقدر این فقره شریفه و مباركه كلام امام صادق علیه‌السّلام در من اثر گذاشته و چقدر خودم را با این مسئله منطبق كردم، نه در جلسه عنوان بصری و نشستن و این مطالب را توجه كردن!

 آن ارزشی كه در هر دو یكی است آن می شود ارزش واقعی. اگر دیدید با آن كارمند و افرادی كه در زیردست هستند در كیفیت نگاهتان، در كیفیت سخن گفتنتان، در كیفیت برخوردتان، نه از نقطه نظر تكلیفی؛ گاهی اوقات ممكن است انسان به كارمند تندی هم بكند اگر تندی نكند كار انجام نمی‌دهد، سوء استفاده‌

 می‌كند همه افراد كه در یك فرهنگ متعادل قرار ندارند، همه افراد كه از یك سطح فكری سالم برخوردار نیستند، نخیر، در مقام تربیت و تعلیم یك فردی كه مدیر و مسئول است باید قاطعانه عمل‌كند، در این هیچ شكی نیست، نكند تمام دستگاه از بین‌می‌رود، تمام برنامه‌ریزی خراب می‌شود. ولی صحبت در این است ما در نفس خود چگونه به مسئله می‌نگریم، آیا به عنوان یك مدیر می‌نگریم یا به عنوان یك بنده مثل سایر بندگان الهی؟! به چه كیفیت نگاه می‌كنیم؟!

 آن نگاهی كه به یك كارمند، به یك شاگرد به یك‌فردی كه از نقطه نظر شئون در پایین‌ترین شأن یك اداره قرار دارد، فرض كنید شخصی است كه تنظیف می‌كند، تنظیف حیاط می‌كند، به باغچه‌ها آب می‌دهد، به گل‌ها سر می‌زند، اگر دیدید نظری كه به او می‌كنید با آن نظری كه به رئیس‌تان كه برای پیشبرد كار و امورتان به او نیاز دارید یك نظراست بدانید كه خداوند تاحدودی توفیقش شامل حال ما و شما شده است، دارد می‌شود، یك نظر است. ولی اگر وقتی‌كه خواستید سوار ماشین بشوید، حالا آن از آن طرف هم احترام‌كرد و سرتان را برگرداندید! نه، این‌جور نمی‌شود، این قسم نمی‌شود. وقتی كه در یك‌جا گرفتیم و نشستیم و هیچ مسئله و خبر و چیزی از ما تهیه‌نمی‌شود به یك نحو صحبت می‌كنیم، امّا همین‌كه بگویند آقا صدای شما را الآن ضبط می‌كنند الآن این دوربین هم دارد ما را پخش می‌كند و بعداً هم شاید این به خیلی ازجاها برسد، بنده خودم را جمع‌وجور كنم، می‌بینید چی‌شد؟ مسئله فرق كرد، نحوه صحبت‌كردن فرق كرد، كیفیت حرف‌زدن فرق‌كرد.

 امام صادق علیه‌السّلام می‌خواهد ما را مثل خودش بار بیاورد، در مكتب خودش ما را بار بیاورد، می‌خواهد آن راه و روشی كه او رفته است و امام صادق شده است آن راه و روش را برای شیعیان خودش ترسیم كند و می‌خواهد او را به‌وجود بیاورد، این است مسئله!

 امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید: عزّت را در عزّت الهی جستجو كن كه آن عزّت در همه موقعیت‌ها تفاوتی نمی‌كند. در برخورد با افراد تفاوتی نمی‌كند، در تغییر مواضع تفاوتی نمی‌كند، هیچ تفاوت نمی‌كند، در اینجا به همان كیفیت، البتّه همآن‌طوری كه خدمت رفقا عرض كردم نحوه عملكرد در مسائل مختلف فرق‌می‌كند، انسان باید به استادش احترام بگذارد، انسان باید به ولی نعمت خودش احترام بگذارد، مسئله احترام و ادای تكلیف یك مطلب است، نگرش باطنی نسبت به قضیه و نواختن و آن عزّت الهی را كه ان‌شاءاللَه اگر فرصت پیدا بكنم كه ریشه این مطالب به چه برمی‌گردد عرض می‌كنم، آن عزّت الهی را در همه موقعیت‌ها یكسان نگه‌داشتن، آن یك مطلب دیگر است.

 خداوند می‌فرماید كه باید عزّت را در من جستجوكنید وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ‌ إبراهیم، ٤ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ‌ النمل ٧٨ چقدر در آیات قرآن نسبت به این قضیه تأكید شده و خدای متعال دیگر با چه بیانی به ما آن مقام عزّت خودش را بفهماند؟! و با چه تعبیری در گوش‌های بسته ما فرو كند كه صاحب اقتدار در دنیا وآخرت فقط منم، صاحب‌عزّت و جلال در دنیا و آخرت منم. عزّت واقعی را در ارتباط با من پیداكنید، با توجه به عزّت من در میان افراد معاشرت كنید. این همان مراقبه‌ای است كه بزرگان می‌گویند.

 آن مراقبه‌ای كه می‌گویند انسان باید دائماً مراقبه‌داشته باشد این است معنایش كه ارتباط خودش را با

 خداوند به نحوی كند كه كم‌كم روحیات او و نفس او كه در طول سالیان متمادی به دور از تربیت و فرهنگ اسلامی، به‌جای نزدیك‌شدن به مقام قرب الهی، مبتعد شده است، این كم‌كم كم‌كم برگردد سرجای اوّل، این كم‌كم تغییر پیدا كند تا به نحوی كه دیگر برای او ملكه بشود. به او دادند فرق نكند، گرفتند فرق نكند، گفتند بیا بیا، گفتند برو خداحافظ شما، فرق نكند. برگردد حركت كند، دگردیسی برای او پیدا بشود در این نفس تااینكه آن را برگرداند.

 در دیدگاه اسلام قدرت و عزّت از آن پروردگار است و ما از دیدگاه اسلامی دور شدیم، ما قدرت را در قدرت‌های ظاهری می‌بینیم، از دیدگاه ما آن كشوری كه اتم بیشتر و موشك اتمی بیشتر دارد آن ابرقدرت است. الآن از دیدگاه ما ابرقدرت كیه؟ امریكاست، هیچ شكی هم در این مسئله نیست. ابرقدرت كیه؟ انگلیس است، خدا لعنتش كند مرحوم آقا می‌فرمودند: اگر همه بگویند مرگ بر امریكا، من می‌گویم مرگ بر انگلیس، امریكا را هم انگلیس می‌گرداند ابرقدرت كیه؟ شوروی است. اینها كسانی هستند كه موشك اتمی دارند. ما چون می‌بینیم هر كشوری كه اتمش بیشتراست پس آن قدرتش بیشتراست، هر كشوری كه تانكش بیشتراست آن قدرتش بیشتراست، هر كشوری كه تفنگش بیشتر است، هر كشوری كه تكنولوژی پیشترفته‌تر دارد آن كشور دارای قدرت بیشتر است، ولی در اسلام ابرقدرت فقط خدای متعال است و بس، ابرقدرت اسلام است و بس، اسلام ها! اسلام واقعی، نه اسلامی كه كشورهای اسلامی خودشان ادّعای یك همچنین اسلامی می‌كنند و هزار فرسنگ با اسلام تفاوت دارید، نه، اسلام واقعی آن ابرقدرت است. استعمال لفظ ابرقدرت برای كشورهای بیگانه و كفر از دیدگاه فرهنگ اسلامی اشتباه است، ابرقدرت یعنی اسلام، ابرقدرت یعنی. .. كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلى‌ وَ كَلِمَةُ اللَه هِيَ الْعُلْيا ... التوبة، ٤٠ ابَر به معنای بالاتر است، از نقطه نظر پیشوندی كه برای كلمات آورده می‌شود این اصطلاح، اصطلاح بالاتراست، ابرمرد یعنی مرد بالاتر، ابرده یعنی آن ده بالاتر نسبت به قریه پایین‌تر این ابرقدرت یعنی آن قدرتی كه مافوق ندارد، آیا امریكا ما فوق ندارد؟ امریكا كیه؟ انگلیس كیه؟ كشورهای دیگركی‌اند؟ اینها كفرند، اینها همه كشورهای كفر است، اینها به‌جای پرداختن به خدا آمده‌اند به مادّه پرداختند، هی سلاحشان را زیاد كردند.

 ما به آنها نصیحت می‌كنیم، به سرانشان هم نصیحت می‌كنیم كه بیایید كلام امام صادق را بشنوید، یك خورده بیایید فكر كنید، ببینید امام صادق هم چه فرموده، به این موشك‌ها و وسائل و تجهیزات خودتان خیلی نگاه نكنید. مگر در همین جریانی كه برای ایران در زمان رؤسای جمهور سابق بعد از انقلاب اسلامی در جریان طبس اتفاق افتاد مگر ندیدند، مگر محاسبه نكردند، مگر با جدیدترین وسائلشان، وسائل فضایی جریان بادها و كیفیت هوا و تغییرات را محاسبه‌نكردند، دیگر بالاتر از اینكه معنا ندارد، ولی آنها یك اشتباه كردند و آن اینكه این آیه قرآن را فراموش كردند: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَه عَلَيْكُمْ إِذْ جاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ كانَ اللَه بِما تَعْمَلُونَ بَصِيراً الأحزاب، ٩ یادتان می‌آید وقتی كه لشكریان آمدند در جریان جنگ بدر، یادتان می‌آید آمدند و نمی‌دانستید چكار كنید، با چه تسلیحاتی در آن جنگ آمدند و خواستند كیان اسلام را از بین ببرند،

 پیغمبر را از بین ببرند. در آن جنگ احزاب رفتند و باقبائل مشركین هم پیمان شدند كه بیایند فاتحه اسلام را بخوانند، مگر نیامدند؟ مگر عَمربن‌عَبدوَد آمد كسی از شما در مقابلش ایستاد، غیر از امیرالمؤمنین كی ایستاد؟ واقعاً چقدر افراد نامردی بودند و چقدر بی‌انصاف بودند و چقدر بی‌وجدان بودند، در كدام قضیه امیرالمؤمنین علیه السّلام پایش را نگذاشت، آن‌وقت این‌طوری حقّش را دادند كف دستش، خیلی عجیب است، خیلی این مسائل تاریخ برای ما عبرت انگیز است، خیلی عبرت انگیزاست.

 خدا در اینجا می‌فرماید ماهواره‌های امریكا جریان حركت بادهای عادی را می‌توانند ببیند، ولی اشتباهی كه آنها كردند و باید متوجه بشوند و از خطای‌خودشان دست بردارند این است كه ملائكه تولیدكننده باد را آن ماهواره نمی‌تواند نشان بدهد! مگر ما در آیات قرآن نداریم برای هلاكت قوم عاد باد را فرستادیم، این بادها همین بادهای عادی است یا نه؟ ملائكه‌ای كه به‌واسطه اتّصال از ملكوت به مُلك باعث تغییر و تحوّلات فیزیكی در عالم مُلك می‌شوند، آنها می‌آیند طوفان ایجاد می‌كنند و با آن طوفان نه دیری می‌ماند و نه دیاری می‌ماند، آن ماهواره‌ها آن را هم نشان می‌دهند؟ ماهواره‌ها می‌توانند جبرئیل را نشان بدهند جناب آقای كذا وآقای كذا؟ نه آنها می‌توانند نشان بدهند یك حركت فرض كنید كه باد از مدیترانه آمد و حالا می‌آید آنجا و یك‌خورده برف می‌آید و حالا یك مقداریش هم درست. امّا دیگر جریان عالم‌برزخ و مثال را كه دیگر ماهواره نشان نمی‌دهد. وقتی‌كه هواپیماهای امریكا می‌آیند در یزد كه می‌خواهند صدمه‌ای به دولت و كشور اسلامی وارد كنند آن طوفانی كه بلند می‌شود، آن طوفان را چرا ماهواره‌ها نشان نداد؟ چرا؟ آن كار ملائكه بود، اشتباه كردید، باید برگردید، همان بادی كه آمد ...

 می‌گویند امام زمان وقتی‌كه می‌آید چطور با این اسلحه‌هایی كه الآن وجود دارد مقابله می كند؟ همین سیلی كه آمد، همین الآن خدا گذاشت كف دستمان بفرما، از وسط دریا یك سیل می‌آید یك زلزله بلند می‌شود می‌زند همه را خراب می‌كند، یك زلزله می‌آید تمام اسلحه‌ها همه می‌روند تو زمین بعد درش هم بسته می‌شود بفرما هیچی، دیگر یك تیر هم نمی‌خواهد كسی دركند، هیچ نیاز نیست. مگر زلزله نیامد؟ دیدید دیگر قشنگ زمین باز می‌شود می‌گوید هرچه تشریف دارید بیایید این تو، بعد صاف دوباره بسته می‌شود، حالا هی بروند چاه بكنند دربیاورند مگر درمی‌آید؟ تمام شد. آن‌قدر هم ما تو زمین اعماق داریم به اندازه كافی اگر صد برابر این هم اسلحه درست كنیم همه را باز می‌خورد، باز هم می‌گوید هَل مِن مَزید! باز هم بیاور، این چیه؟ این آن‌وقت می‌شود ابر قدرت، ابر قدرت كیست؟ این است. پس ما باید بیدارشویم و بفهمیم.

 این مسئله همیشه اتّفاق افتاده، ابرهه وقتی‌كه می‌آید كعبه را با پانصد فیل خراب كند، شوخی نیست ها، پانصد فیل، در مقابل دوتاعربی كه دوتا چوب هم در دستشان نبود، با دوتا فیل شما می‌توانستید یك كعبه را خراب كنید، پانصد فیل راه می‌اندازد و به دستور نجاشی می‌آید كعبه را به‌طوركلی خراب كند و از بین ببرد. وقتی كه وارد می‌شود چه كسی می‌تواند در مقابل او بایستد؟ این شد ابرقدرت دیگر، این ابرقدرتی كه الآن هست. دودیدگاه در اینجا وجود دارد:

 دیدگاه ما اهل دنیا: وقتی‌كه نگاه به این می‌كنیم یا می‌گذاریم فرار می‌كنیم و تمام شد كار خدا هم درآمد و كعبه هم با زمین یكسان شد.

 یك دیدگاه حضرت عبدالمطّلب علیه السّلام: بلند می‌شود كاملًا با وقار می‌آید. به ابرهه می‌گویند شیخ قریش می‌خواهد با شما ملاقات كند. می‌گوید: بیایید تو. همه پیش‌بینی می‌كنند كه راجع به تخریب می‌خواهد صحبت كند. امّا وقتی‌كه حضرت عبدالمطّلب می‌آید، اتفاقاً در كنار خودش هم می‌نشاند. می‌گوید: شما چه فرمایشی دارید؟ می‌گوید: این سربازان شما شترهای مرا گرفتند آمدم از شما پس بگیرم! ظاهراً این قضیه را یك‌وقت خدمت رفقا عرض كردم یك دفعه وا می‌رود. البتّه حضرت عبدالمطّلب دنبال شترش نمی‌گشت! می‌خواست به او درس بدهد مسخره‌اش كند، چكار داری می‌كنی؟ به فیلت می‌نازی؟ می‌خواست او را دست بیاندازد! گفت: سربازهایت این شترهای مرا گرفتند بگو پس بدهند. ابرهه گفت: من غیر از این از شما توقّع داشتم. گفت: اگر می‌آمدید و از من تقاضامی‌كردید كه برگردم من تقاضای شما را می‌پذیرفتم. حضرت عبدالمطّلب گفت: به من چه مربوط است تقاضا كنم؟ من شترهایم را می‌خواهم شترها را به من بده! وَ لِلبیتِ رَبُّه؛ این كعبه خدا دارد خودش می‌داند! چرا من بیایم تو كارخدا فضولی كنم.

 اگر حضرت عبدالمطّلب می‌آمد و این تقاضا را می‌كرد حضرت عبدالمطّلب مشرك بود! آنجا خدا غیرتش اجازه نمی‌دهد تقاضا كن، تقاضا از كیسه كی می‌خواهی بكنی؟ از كیسه من می‌خواهی مایه بگذاری؟ تو دلت برای این كعبه بیشتر از من می‌سوزد؟ تو موقعیت این كعبه را بیشتر از من داری؟ این را می‌گویند موحِّد. می‌گوید: من شتر دارم، شترهایم را دزدیدند بیا شترها را بده من. می‌گوید: خیلی خب شترهایش را به او بدهید. وقتی حضرت عبدالمطّلب بیرون می‌آیند، می‌گویند چرا به او نگفتی؟ می‌گوید: به من چه مربوط است؟ من رفتم شترهایم را از او بگیرم، كعبه خدا دارد. ولی درعین‌حال بلند می‌شود می‌رود به عبادت، این كار را هم باید انجام بدهد بین خود و بین خدا، در میان مردم این‌جور عمل می‌كند و این‌جور تربیت می‌كند، ولی در باطن خودش بلند می‌شود می‌رود دعا می‌كند، بلند می‌شود می‌رود در كوه سر به سجده می‌گذارد می‌گوید: خدایا ما قدرت نداریم، خدایا ما اراده نداریم، خدایا ما علم نداریم، خدایا ما توان نداریم، خودت زمین خودت را حفظ كن، خودت خانه خودت را حفظ كن، خودت مأوی خودت را حفظ كن. بنده موحّد این دو مسئله را در مقام ارتباط خاص با خدای خود و در مقام تربیت و كیفیت ارتباط با افراد، همسان نگه می‌دارد. ازآن طرف نمی‌گوید به من چه مربوط است خدا هرچه می‌خواهد، نه، خدا می‌گوید تو هم باید بیایی دعابكنی، تو هم باید تضرّع بكنی، آن‌وقت من هرچه تصمیم گرفتم خودم می‌دانم، من هرچه نظرم تعلّق گرفت آن‌وقت خودم می‌دانم.

 همه می‌گویند كار كعبه تمام است، همین‌كه دستور حمله را می‌دهد یك دفعه‌ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها التوبة، ٢٦ می‌آیند، لشگر ابابیل و اینها را همه دیدند. كدام ماهواره لشگر ابابیل را نشان می‌دهد؟! كدام فكر و قواعد ظاهری نشان می‌دهد كه یك حیوان به اندازه یك گنجشك بیاید الآن در مكه همین ابابیل هم هست، پرنده‌ای است اندازه یك گنجشك، قدری طولانی‌تر و در منقارش سنگ باشد و این سنگ از هر گلوله‌ای كارسازتر باشد، بیاید هركدام بیاندازد قشنگ روی سر آن.

 الآن یك عدّه می‌گویند: مگر این‌جور می‌شود؟ بعضی‌ها مثل افرادی كه اهل توجیه هستند می‌گویند حتماً یك كوه آتشفشان آنجا بوده ابابیل رفتند از آنجا سنگ‌های آتشفشان برداشتند! آتشفشان كجا بود توی مكه؟ عقل هم خوب چیزی است! كجایش آتشفشان بوده، وانگهی حالا آتشفشان باشد چطور آن سنگ خود ابابیل را نسوزاند؟ اینكه می‌خواهد برود ازآنجا آتشفشان بردارد منقارش نمی‌سوزد؟ اینها قلم است دیگر! هرجوری می‌نویسند. آتشفشان چی چیه؟ بگو معجزه الهی، بگو قدرت الهی چرا می‌ترسی؟ از چه می‌ترسی؟ تا چقدر فكرت در مادّیات غوطه‌خورده كه نمی‌توانی به اندازه یك سرسوزن از محدوده جهالتی كه بین خودت درست كردی یك قدری جلوتر بیایی! بگو معجزه الهی.

 حضرت موسی در كنار رود نیل می‌آید و رود نیل سفت و سنگ می‌شود و لشكر عبورمی‌كنند، می‌گویند جزرومَد نیل بوده! چطور این جزرومَد در طول میلیون‌ها سال فقط همان لحظه اتّفاق افتاد چرا الآن نیست؟ چرا الآن رود نیل جزرومدی ندارد كه همه از آن عبور كنند؟ واقعاً این خنده‌دار است، واقعاً مسخره است. معجزه الهی آمده، كسانی از همین افراد عادی می‌توانند یك كارهای عادی انجام بدهند، دیگر اینكه دیگرحالا نیاز به حضرت موسی و ید و بیضاء و اینها ندارد!

 پس قدرت در دیدگاه اسلام اختصاص به پروردگار دارد، ابرقدرت در فرهنگ‌اسلامی اسلام است و پروردگار است و جنودِ اللَه و ملائكه است و اسماء و صفات پروردگار است، این ابرقدرت است. عزّت از نقطه نظر فرهنگ اسلام اختصاص به پروردگار دارد و او عزیز است و بقیه ذلیل‌اند و خوارند و به حساب نمی‌آیند. حضرت عبدالمطّلب به اندازه سرسوزنی در ذهن خود نسبت به ابرهه و آن فیل‌ها و آن امكانات تردید به خود راه نداد، وقتی یك مسلمان واقعاً تسلیم اراده پروردگار باشد، غرب كه سهل است اگر شرق و شمال و جنوب هم بخواهند نسبت به انسان و نسبت به اسلام مسئله‌ای داشته باشند انسان تسلیم خداست، نظرش متوجه به خداست، عنایت خداست و جالب اینجاست كه ما اینها را با چشم خود می‌بینیم و باز توجه به مادّیات می‌كنیم، باز نظرمان روی مادّیات است.

 مملكت اسلام و حكومت اسلام از هر نقطه نظر باید نسبت به سایر ممالك ارجح باشد و رجحان داشته باشد، هم از نقطه نظرعلم، هم از نقطه نظر تكنیك، هم از نقطه نظر اخلاق، هم از نقطه نظر فرهنگ، هم از نقطه نظر رفاه و سایر مسائل باید به این نحو باشد. در آیات قرآن هم داریم‌ وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ‌ الأنفال، ٦٠ در مقابل دشمنان به إعداد و تجهیز باید بپردازیم. ولی صحبت در این است توجه به این كردن، این خلاف است. اعتماد به این مسئله كردن دور از فرهنگ اسلام است، وثوق را نسبت به این مطلب ایجاد كردن با مسئله توحید ناسازگار است، دو مطلب است: انسان برای مسائل ظاهر به دنبال چاره می‌گردد ولی توجه باید چه باشد؟ نیت باید چه باشد؟ امام صادق علیه السّلام می‌خواهد نیت را تصحیح كند، حالا مشیت الهی به هرچه می‌خواهد تعلّق بگیرد بگیرد. شاید خدا نمی‌خواهد فتح و پیروزی با لشكراسلام باشد، نمی‌خواهد كه نمی‌خواهد. شاید خدا نمی‌خواهد الآن در این‌برهه اسلام نسبت به مسائل پیشرفت كند، نمی‌خواهد. چقدر زمان اتّفاق افتاد تااینكه پیغمبر اكرم به دنیا آمدند، صدها سال از تاریخ حضرت مسیح گذشته بود تا رسول‌خدا بدنیا آمدند، چرا خدا آن‌قدر معطّل كرد؟ چرا زودتر پیغمبر نیامد؟ دلش نخواست. پیغمبر در این سال و در این‌

 ماه و در این روز و در این ساعت باید به دنیا بیاید همین. حالا خدا در یك‌جا می‌خواهد اسلام شكست بخورد، بخورد، مگر من ولی‌اسلامم، مگر من قیم اسلامم؟ من باید وظیفه خودم را انجام بدهم، به تكلیف عمل بكنم و فتح و پیروزی و قدرت و عنایت را فقط از ناحیه خدا بدانم، عملًا باید از ناحیه خدا بدانم، این منطق منطق اسلام است.

 پس در منطق اسلام و مكتب اهل‌بیت عزّت اختصاص به پروردگار دارد و بقیه ذلیل‌اند، ابرقدرت یعنی پروردگار و اطلاق ابرقدرت بر سایر مسائل خلاف فرهنگ اسلام است. در فرهنگ اهل بیت مسلمان باید نسبت به مبانی توحید و مبانی اسلام حقیقی و تشیع حقیقی ثابت‌باشد و بنای زندگی خودش را باید بر این بگذارد، این مسئله بنای اسلام است.

 خدای متعال بر همین اساس چون خود عزیز است، بنده خود را به واسطه عزّت‌خود، عزیز می‌دارد. در احكام اسلامی بیش از همه چیز به حفظعزّت و مناعت و ارزش نفوس در مؤمنین تكیه شده، در روایات در آیات قرآن استغناء را روی بندگی پروردگار آورده است: ای بنده من، توعبد من هستی و عزّت من به تو منتقل خواهد شد. این جنبه تعلّقی كه بندگان با پروردگار دارند همان مایه و اصل و ریشه عزّتی است كه خدای متعال به نحو اطلاق در خود دارد و به واسطه این مسئله عزیزاند.

 چرا خدای متعال حجاب را برای زنان واجب كرده است؟ چون عزّت زن در سایه حجاب محفوظ بماند. خدای متعال برای زن حریم قرارداده است كه در آن حریم دیگران نتوانند به او تجاوزكنند، نتوانند به او دست‌اندازی كنند، نتوانند او را مورد نگاه‌های آلوده خودشان قراردهند و آن عزّتی كه زن در مقام لطافت خودش و حفظ خودش و نفسی كه خدا به او داده و باید آن نفس را در تحت تربیت صحیح بپروراند، آن عزّت در سایه حجاب محفوظ بماند، از دستبرد افراد باید دور باشد. نه اینكه حجاب مسئله‌ای است كه می‌خواهد محدود كند، یا خدایی نكرده خدا با بعضی‌ها حسابی دارد و جانب افراد دیگری را گرفته، نه این‌طورنیست. آن مقداری كه برای حجاب كه عبارت است از حریمی كه به واسطه آن حریم زن خودش را از دستبرد افراد نگه‌می‌دارد و حفظ می‌كند و اجازه نمی‌دهد كه این حریم باز بشود و شكسته بشود.

 در سابق برای شهرها سور و دیوار درست می‌كردند، قلعه درست می‌كردند، در می‌گذاشتند، نگهبان می‌گذاشتند، اینها برای چه بود؟ برای اینكه افراد خائن به اهالی این قریه و این شهر تجاوز نكننند، دزدها نیایند. برای منزل چرا در می‌گذارید؟ چه نیازی هست؟ اگر ما در یك‌مملكتی باشیم كه آن‌چنان امنیت در آن مملكت حاكم است كه كسی نظر نكند. فرض كنید در زمان ظهور امام زمان همین‌طورخواهد بود، تمام درها در زمان ظهور امام زمان باز است، كسی در را نمی‌بندد، برای چه در بسته باشد؟ مگر شما حیاطتان در دارد؟ مگر آسمان در دارد؟ ما در حیاط به آسمان نگاه می‌كنیم، چرا روی حیاط سقف نمی‌زنیم؟ نیاز نداریم، باید خورشید بتابد. دری كه شما می‌گذارید برای منزل برای این است كه اهالی منزل از دستبرد و تعدّی محفوظ باشند، در را می‌بندید، قفل می‌كنید، تازه چیزهای دیگر هم می‌گذارید، وسایل دیگر هم می‌گذارید، وسایل‌

 هشداردهنده هم می‌گذارید. حالا اگر ما در یك امنیتی بسر ببریم كه تخیل تجاوز به حریم دیگران و حقوق دیگران در آن مملكت وجود نداشته باشد، دیگر برای چه كسی درحیاط را ببندد؟ برای چه ببندد؟ چه باز باشد چه بسته باشد، سابق در می‌گذاشتند، یعنی حریم قرار می‌دادند، برای شهر حریم قرار می‌دادند.

 این حجابی كه خدای متعال برای زن وضع كرده است، حریم اوست خواسته به او احترام بگذارد، خواسته بر سر او منّت بگذارد، خواسته موقعیت او را از بقیه متمایز كند و بگوید من تو را عزیز داشتم و نمی‌خواهم نگاه افراد به صورت تو به عنوان كالا بیافتد. شما وقتی یك چیز ارزشمندی دارید به همه نشان می‌دهید؟ یا تو هفت‌تا صندوق قایمش می‌كنید؟ هان، فردا می‌آیید سر كوچه: من این انگشتر را دارم ببینید چقدر می‌ارزد شما نگاه كنید؟ یا نه.

 موقعیت زن و نفس زن كیمیا و گوهری است كه این كیمیا و گوهر وقتی محفوظ است كه از مَنظر و دیدگاهِ نگاه‌های آلوده كه منجر به مفاسد می‌شود محفوظ بماند. یك نگاه آلوده مرد در نفس زن اثر می‌گذارد، یك نگاه آلوده مرد وقتی‌كه به زن نگاه می‌كند او را تغییرمی‌دهد، چه بخواهد چه نخواهد. لذا می‌گویند چرا در نماز حضور قلب نداریم؟ چرا این جوری هستیم؟ چرا تشویش داریم؟ صبح تاشب خودت را به هزار تا مرد نشان دادی، حالا می‌خواهی جبرئیل موقع نماز برای تو یك گوسفند هم بكشد؟! هزارتا نگاه آلوده از صبح تا شب بر چهره تو افتاده، تمام این نگاه‌های سهمگین همه یك سمّی بوده كه بر نفس تو فرو رفته، لذا خدا می‌گوید: قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ‌ النور، ٣٠ وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَ‌ النور، ٣١ اوّل به مردها بگو چشم‌هایشان را ببندند و به زن‌ها هم بگو آنها هم چشم‌هایشان را ببندند نگاه نكنند. همآن‌طوری كه مرد نباید به زن نگاه كند زن هم به مرد نباید نگاه كند، این اثر می‌گذارد. وقتی‌كه می‌خواهد با یك مرد صحبت كند سرش را پایین‌بیندازد، چرا نگاه كند؟ چرا باید حتماً نگاه كند؟ چرا باید حتماً بخندد؟ چرا باید حتماً تبسّم كند؟ چه دلیلی دارد؟ نمی‌خواهید؟ بكند! آیه قران نمی‌گوید: قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ‌ زنان چشم‌هایشان را ببندند و فرض كنید كه به مواضع‌محرّمه مرد نگاه نكنند! آنكه جای خود دارد. به چهره مردان نگاه نكنند، به صورت مرد نگاه نكند.

 وقتی‌كه ما در یك موقعیتی قرارگرفتیم كه به‌واسطه آن خلاء و نقصان و مرتبه استعداد كه هنوز به تربیت نرسیده‌ایم، قابلیت برای هر نوع ضرر و زیان و صدمه‌ای را از جوانب خود داریم، باید ملتزم به این احكام بشویم، ملتزم نشدیم هی از كیسه می‌رود. بعضی‌ها به ما می‌گویند آقا چرا ما این‌جور هستیم؟ چرا آن‌جورهستیم؟ می‌گویم: صبح كه از خانه درآمدی چكار كردی؟ سرت را پایین انداختی؟ می‌گوید: نه آقا ببخشید. گفتم: خیلی‌خب! گفتم: وقتی رفتی سركارت در ارتباطت با زن‌ها چكار كردی، قشنگ هم خوب صحبت كردی، گفتی خندیدی؟ گفت: كار است دیگر. گفتم: دیگر چكار فرمودی؟ وقتی‌كه داشتی بر می‌گشتی دنبال او نكردی، نگفتی كه الآن در چه وضعیتی است؟ آیا می‌شود یا نمی‌شود، مثلًا موقعیت مناسبی برای ما پیش بیاید؟ این كار را نكردی؟ گفت: آقا بله ببخشید. گفتم حالا توقّع داری تشویش هم نداشته باشی؟ حالا توقّع داری یك نماز با خیال راحت بخوانی؟!

 خیلی ما داریم بیراهه می رویم رفقا! این نیست دستور اسلام! بله بخواهیم همین‌طور باشیم و به‌همین‌

 كیفیت باشیم، بله مسائلی كه اتّفاق افتاد و لابد خیلی‌ها هم شنیدید، اینها هم بالاخره شاید جزو نمك و چاشنی این مطالب باشد! كار ما به‌جایی برسد كه دیگر مجالس آن‌چنانی این‌طرف و آن‌طرف تشكیل‌بشود به عنوان فرهنگ و به عنوان هنرهای ایرانیان! اینها در یك‌مملكت اسلام بخواهد بیاد و به نمایش گذاشته شود! خب این هم یك روش است و دیگر گروهی این گروهی آن پسندند، بالاخره ما اصراری نداریم ولی:

ترسم نرسی به كعبه ای اعرابی‌ \*\*\* كاین ره كه تو می‌روی به تركستان است‌[[1]](#footnote-1)

 اگر شخصی می‌خواهد خودش را اصلاح كند امام صادق می‌فرمایند: باید این كار را انجام بدهد، نمی‌خواهی اصلاح كنی هركی هرچی گفت گوش بده! اگر می‌خواهی اصلاح كنی باید ببینی حضرت زهرا سلام‌اللَه علیها چه فرموده؟ روایت صحیح ازحضرت زهرا دختر رسول اكرم صلی اللَه علیه و آله و سلّم است كه فرمود: «خَیرُ لِلنِّساءِ أن لا یرَینَ الرِّجالَ وَ لا یراهُنَّ الرِّجالُ؛[[2]](#footnote-2) بهترین زن آن كسی است كه نه مردی را ببیند و نه مردی او را ببیند.» این كلام حضرت زهراست، دروغ گفته نعوذباللَه بنده نمی‌دانم، شوخی كرده بنده نمی‌دانم، برای آن زمان گفته ماشاءاللَه الآن همه روشن فكر و منوّرالفكر و ترقّی كردیم آن موقع مثلًا مردم وزن مغزهایشان شاید یكی دو گرم بیشتر نبود، الآن هشتصد گرم می‌گویند بنده نمی‌دانم، فرهنگ در آن موقع اقتضاء می‌كرده، آن موقع مردم دارای نفس بودند، دارای شیطان بودند، دارای نگاه‌های آلوده بودند، الحَمدلله هركدام ما هركدام یك جبرائیل امین هستیم! و هركدام ما یك سلمان فارسی هستیم! ممكن است این‌طورباشد! مقتضیات زمان در آن موقع آن بوده این مسائل این پیشرفت‌ها نبوده، الآن نیاز است! بله! زن‌ها با هم‌دیگر نه تنها بگویند بخندند بلكه چرا بهتر! وقتی قرار است یك كاری‌باشد انسان چرا بالاتر را نگیرد و به پایین‌تر اكتفا كند! ممكن است. از این مطالب هم هست، از این مسائل هم هست.

 پیغمبر این مطلب را در مسجد به مسابقه گذاشته بود فرمودند كه بروید جواب این را بیاورید: بهترین زنان كه بود؟ لابد پیغمبر برای ما نفرمودند فقط برای آن چندتا افراد و عرب‌های مدینه فرمودند كه آنها از تمدّن به دور ماندند و بحمداللَه ما متمدّنیم! بهترین زنان عالم كیست؟ امیرالمؤمنین آن‌موقع جواب ندادند آمدند در منزل اینها همه حساب و كتاب است حضرت زهرا خدمت امیرالمؤمنین عرض كرد قضیه و مسئله امروز چه بود؟ یا امیرالمؤمنین فرمودند كه امروز رسول خدا یك همچنین مسئله‌ای را در بین اصحاب مطرح كردند. حضرت زهرا فرمودند: بهترین زنان آن كسی است كه نه مردی او را ببیند و نه او مردی را ببیند. نه اینكه مرد را عاریاً ببیند برهنه ببیند. مردی را نبیند، یعنی با لباس نبیند، نه در كنار دریا نبیند، نه در حمّام نبیند، این بهترین زنان است.

 امیرالمؤمنین آمدند دیدند پیغمبر با اصحاب هستند هنوز نرفتند. گفتند: یارسول‌اللَه جوابش را آوردم. فرمودند دختر شما همسر من خدمت شما عرضه داشت كه بهترین زنان آن زنی است كه نه مردی او را ببیند و

 نه او مردی را ببیند. حضرت فرمودند: فاطمةُ بَضْعَةٌ مِنّی‌[[3]](#footnote-3) فاطمه است كه با من پیوند دارد و پاره‌ای از تن‌من است. پیغمبر این مطلب را راجع به حضرت زهرا اینجا فرمودند؛ یعنی آن كسی كه به این مسئله عمل می‌كند او با من است، آن كسی كه عمل نمی‌كند با من نیست. حالا هی بگوییم آن موقع آن‌جور بوده، الآن این‌طوراست، اجتماع الآن اقتضاء می‌كند! نمی‌دانم زن‌ها بیایند چكار كنند، بالا بروند پایین بیایند بخوانند! آنچه كه ما از ائمه شنیدیم این است.

 حضرت زینب هم در میان كوفه آمد خطبه‌خواند، چرا خواند؟ حضرت زینب شصت سالش بود، چند دفعه آمد در میان‌مردم خطبه خواند؟ كدام جلسه‌ای ما سراغ داریم كه حضرت زینب برای مردها درس می‌گفته، احكام بیان می‌كرده؟ حضرت زینب با كیفیتی كه در كوفه بود با همان كیفیت از مدنیه بیرون آمد؟ چقدر ما باید بی‌انصاف باشیم؟ وقتی‌كه حضرت‌زینب می‌خواست از مدینه به اتّفاق سیدالشّهداء و اهل بیت به‌سمت مكه حركت كند، جوانان بنی‌هاشم كه با حضرت مَحرَم بودند آمدند دور آن كجاوه حلقه زدند كه مردها حضرت زینب را نبینند كه سوار كجاوه می‌شود. آن وقت این‌حضرت زینب در مجلس یزید چادر حتّی به سرش نبود، ببینید كار به كجا رسید! چادر را حتّی از سر حضرت برداشتند، این وضعیت بوده. آن وقت ما این موقعیت را باید مقایسه‌كنیم بگوییم كه آنها هم این‌طور كردند، این بی‌انصافی نیست؟ تحریف است، تحریف تاریخ است، این تحریف مكتب است، واقعیت را بیاییم بگوییم هركه خواست بپذیرد هركه خواست نپذیرد.

 بنده در مجلس دیروز خدمت مخدّرات هم عرض كردم، گفتم وظیفه یك مبلّغ این است كه بیاید احكام را آن‌طور كه باید بگوید، می‌گویند ما مسئله را جوری مطرح كنیم كه اسلام در نظر خارجی‌ها، در نظر غربی‌ها موجّه جلوه بده! هزار سال می‌خواهیم كسی مسلمان نشود، مگر من قیم اسلامم. قیم اسلام یكی دیگراست، آن امام زمان است بس، او فقط قیم است. بنده و امثال بنده واسطه‌هایی هستیم مانند هزارها واسطه، یكی هم این، كه به‌طور امانت باید آنچه كه مورد نظر حضرت هست او را بیاییم بگوییم، شخص می‌خواهد قبول كند می‌خواهد نكند، هزار سال می‌خواهد نكند. الان چهار میلیارد جمعیت این دنیا همه كافرند، بشوند پنج میلیارد، چرا امام زمان نمی‌رود آنها را مسلمان كند؟ چرا؟ ما از مكتب و از مرام دست برداریم به خاطر اینكه اسلام را در نظر دیگران موجّه جلوه بدهیم؟ هزارسال به جهنّم نیایند مسلمان بشوند نیایند بشوند. ما آن واقعیت را بدون تحریف و بدون جلب منافع خود باید برای مردم بیان كنیم این تكلیف ماست، قیچی نكینم، كم و زیاد نكنیم، به‌خاطرجلب توجه جوانان و بقیه، هی از آن مبانی نزنیم، واقعیت را آن‌طور كه امام فرموده، آن‌طور كه نمی‌توانیم، خودمان را نزدیك كنیم والّا كی می‌توانیم بیاییم حكمی را كه امام صادق فرموده آن را بیان كنیم آنكه هیهات ابدا.، نزدیك كنیم، نیتمان را خالص كنیم، صادق باشیم، امام زمان هم كمك می‌كند آن هم كمك می‌كند، او هم تأیید می‌كند. اصل قضیه را در ارتباط خودمان با امام درست كنیم، دیگر سر امام را كلاه نگذاریم!

 یك مطلبی را همین دیروز در جلسه مخدّرات عرض كردم رفقا گوش می‌دهند. گفتم از جمله مسائلی كه ما داریم خودمان را گول می‌زنیم چندی پیش هم همین قضیه اتّفاق افتاد و آن اینكه می‌خواهیم مهر دختران خودمان را سیصد سكه كنیم، می‌آییم از امام زمان مایه می‌گذاریم می‌گوییم به عدد اصحاب امام زمان سیصد و سیزده‌تا سكه! سیصد و سیزده اصحاب امام زمان بالاترند یا چهارده معصوم بالاترند؟ كدام بالاترند؟ سیصد و سیزده‌تا بالاترند یا پنج تن بالاترند؟ چرا نمی گویید پنج تا سكه به خاطر پنج تن؟ سر امام زمان را كلاه می‌گذاری؟ این است؟ بیا بگو ما سیصد تا می‌خواهیم بیا بگو ما پانصدتا می‌خواهیم، بگو پانصدتا دیگر، چرا از امام مایه می‌گذاری؟ چرا با امام‌زمان داریم شوخی می‌كنیم؟ بگو من می‌خواهم مهر دخترم هزارتا باشد اسلام منع نكرده خودت می‌دانی.

 پیغمبر فرمودند كسی‌كه می‌خواهد به من تبعیت كند باید مهر دخترش را مهرالسّنه كند. مهرالسّنه یعنی پانصد درهم شرعی مطابق با همان زرهی بود كه امیرالمؤمنین فروخت. حضرت فرمودند: چه داری یا علی؟ گفت: یك زره دارم یك شمشیر، گفتند: شمشیرت را لازم داری؟ زره هم كه نیازنداری، تو كه پشت نمی‌كنی مثل بقیه كه سه روز در رفتند تو جنگ احد، تو كوه‌های پشت مدینه آن خلفای راشدین و اعلَی اللَه مَقامَنا! بعد از سه روز بلند شدند آمدند! نه، امیرالمؤمنین همیشه به یك طرف می‌رفت، فقط به یك سمت، هیچ‌وقت پشت‌نكرد گفتند: زرهت را بفروش. حضرت زرهش را فروخت. شد پانصد، این پانصد شد سنّت، كلك هم نباید بزنیم، توجیه هم نبایدبكنیم، سر پیغمبر هم نباید كلاه بگذاریم. آن موقع پانصد درهم یك خانه می‌دادند و یك قشلاق می‌دادند. كی آن موقع خانه می دادند، این حرف‌ها چیه؟ این دروغ‌ها چیه؟ پانصد درهم قیمت یك زره بود، مگر الآن قیمت زره چند است؟ دویست، سیصد هزار تومان دیگر، بالاتر كه نیست. زره قیمت نداشت آن موقع، یك چیز آهنی بود بهم بافته بودند مگر چقدراست؟ پنجاه میلیون كه نیست، پانصد تا درهم، پانصد تا نقره. دلیلش چیست؟ ای افرادی كه توجیه و تحریف می‌كنید و سنّت را برمی‌گردانید. دلیلش این است كه امیرالمؤمنین با آن پانصد درهم رفت چكار كرد؟ پیغمبر به سلمان و ابابكر فرمودند: بروید از بازار برای حضرت زهرا جهاز بگیرید. رفتند یك دانه تشك و یك لحاف گرفتند، چند تا كاسه گرفتند و ... این شد پانصد درهم، حالا با آن ییلاق قشلاق می‌دادند؟! جهیزیه حضرت زهرا كه در همه كتب نوشته كه چه بوده. یك پارچه‌ای از پشم بوده، یك زیرانداز بوده، یك تشك بوده، چندتا كاسه‌گلی بوده و یك دستابی كه با آن گندم را آرد می‌كردند، همین والسّلام این شد پانصد درهم. چرا به مردم دروغ می‌گویید؟ بگوییم نمی‌خواهیم، می‌خواهیم دختر خودمان سه هزار سكه باشد، چرا دیگر به امام دروغ می‌بندید؟ دیگر چرا با اهل بیت شوخی می‌كنید؟ غیرت خدا اینجا كارساز است، اینجا كار دست می‌دهد!

 پیغمبر فرمودند: هركه می‌خواهد به من تبعیت كند دخترش را باید مهرالسّنه قرار بدهد والسّلام، هركه می‌خواهد گوش بدهد، هركه می‌خواهد ندهد. جبرائیل از جانب پروردگار به من گفت كه این مطلب را به امّتت بگو كه از تو در مهر دخترانشان تبعیت‌كنند. پیغمبر نمی‌توانست بگوید این مسئله مربوط به این زمان‌

 است امّا هزار و چهارصد سال دیگر دختر مشكلات دارد، زندگی می‌خواهد، آپارتمان می‌خواهد، مرد با او بهم می‌زند، باید پشتوانه داشته باشد، باید پشتش گرم باشد! پیغمبر این حرف‌ها را بلد نبود؟ یادش رفته بود؟! یا نه، ما جزءامّت پیغمبر نیستیم! فقط آنهایی بودند كه آن زمان جزءامّت پیغمبر بودند و مهرالسّنه مال آنها بود. نه آقاجان! اگر می‌خواهی جزء امّت پیغمبر باشی باید آنكه گفتند گوش بدهی والسّلام، نه توجیه كن، نه تأویل كن. مردش نیستی، بگو نیستیم دیگر، سر پیغمبر را كلاه نگذار، بگو مردش نیستیم، بگو مصلحت این‌طور اقتضاءمی‌كند، بگو شخص قبول نمی‌كند، بگو مسائلی هست، بگو مشكلاتی هست، اشكال ندارد.

 در آیه قرآن داریم اگر یك پوست گاو هم پر از جواهر كردید، باید موقع طلاق به زن بپردازید، مهر حدّ و مرزی ندارد، ممكن است كه شخصی بگوید نه، من می‌خواهم ده هزارسكه بكنم چه اشكال دارد، صد هزارتا سكه بكنم، چه اشكال دارد؟ مرز ندارد، من می‌خواهم تمام اموالم را مهر زن بكنم، بكن. مال خودش است، می‌خواهد تو جوی بریزد می‌خواهد به زنش بدهد چه اشكال دارد؟ ولی نه اینكه بیاییم كلاه بگذاریم سر امام‌زمان بگوییم به اندازه اصحاب امام زمان، سیصد و سیزده‌تا، نه بگو سیصدتا، مایه از امام زمان نگذاریم، امام زمان سرش كلاه نمی‌رود، متوجه است.

 حالا این عزّتی كه خداوند برای زن قرار داده است این عزّت در سایه حجاب محفوظاست. لذا خدا می‌گوید اگر می‌خواهی بمانی، اگر می‌خواهی محفوظ بمانی، اگر می‌خواهی در آن راهی كه من به پیغمبرم گفتم، به امام صادقم گفتم، آن راه را می‌خواهی بروی، اگر می‌خواهی به همان مقصدی برسی كه برای آن مقصد، من تو را خلق كردم، نه اینكه مانند گوسفند بخوری بعد شصت سال هم ... حالا گوسفند را بعد دو سال می برند تو مسلخ، تو را هم بعد از شصت سال می‌كنند زیرخاك، هردو یك‌جا می‌روید! نه، برای آن مقصدی كه در این دنیا آوردم می‌خواهی آنجا بروی باید حجاب داشته باشی، باید خودت را از دید نامحرم نگه داری، یك مدّت نگه‌دار، آن وقت می‌فهمی تو نفست چه دارد می‌گذرد، آن وقت می‌فهمی حالت با یك ماه پیش فرق كرده، آن احساسی كه در دلت هست، آن احساست با احساس یك ماه پیش فرق می‌كند، یك خورده خودت را جمع كردی، یك خورده متوجه شدی، برای خودت یك احساسی داری، آن موقع پخش بودی، آن موقع یك حالتی داشتی، اگر صبح تا شب به ده تا مرد نگاه نمی‌كردی شب ناراحت بودی، ولی الان نه، الان دیگر نمی‌خواهی نگاه كنی، الان از نگاه كردن با مرد دیگر تنفّر داری. عقلت به هم خورده؟ نه، عقلت سر جایش هست، تازه دارد رشد می‌كند، تازه داری می‌فهمی.

 این مطالبی كه خدمت رفقا عرض می‌كنم مطالبی است كه تجربه‌اش را پس داده، نه اینكه بنده دارم از روی هوا و همین‌طور تئوری دارم، نه آقاجان! رفقای ما، دوستان ما، افرادی كه با ما ارتباط دارند و آنهایی كه همه‌جا رفتند و همه دنیا را گشتند، تازه برگشتند گفتند: اینجا درست است، ما راهمان اشتباه بود، مسیرمان مسیر خلاف بود، حق همانی است كه مرحوم آقا در كتاب الرِّجالُ قوّامُونَ عَلَی النّساء (رساله بدیعه) آنجا فرمودند، حق آنی است كه ایشان در كتاب‌هایشان راجع به قضیه خِدارت و حفظ زن آمدند فرمودند. مسئله اینجاست وإلّا به همین كیفیت انسان بیاید و بگوید و بخندد، بله ما هم می‌شویم مرتجع! و ما هم می‌شویم مال عصر حجر و ما هم می‌شویم مال افكار آن موقع و بفرمایید، این همه هستند و دارند می‌روند روزها، هزارها نفر

 به همین كیفیت می‌آیند و از آن طرف هم می‌روند.

 این مطالبی كه خدمت رفقا عرض می‌شود یك بُعدی كه به آن نگاه نمی‌شود، تمام ابعادش بررسی شده، با تمام افراد حشر و نشر ما داشتیم، با همه سر و كلّه زدیم. اتفاقاً رفقای ما بنده را می‌شناسند نسبت به مسائل اخلاقی خیلی بنده باز هستم خیلی، نسبت به برخورد با عقائد مختلف خیلی بنده باز هستم. بعضی از دوستان ما كه بعضی از مشكلاتی را مطرح می‌كردند حالا خدا حفظشان كند اینجا نیستند می‌گفتند اگر این مطالب را با غیر از تو می‌گفتیم دیگر تا حالا هفت تا كفن هم ما رد كرده بودیم ولی شما می‌گویی، می‌خندی، صحبت می‌كنید، انگار نه انگار ما یك همچنین مطالب كفرآمیزی داریم به تو می‌گوییم. بالاخره اشكال است دیگر، اشكال را انسان باید گوش بدهد، انسان باید با دیده باز تلقّی كند و من از دوران كودكی همین‌طور بودم، خیلی نسبت به برخورد با عقائد مختلف و برخورد با مسائل مختلف خیلی باز بودم، خیلی با گشاده‌رویی و سعه صدر باز می‌كردم، بعد كم‌كم شروع می‌كردیم، ورمی‌رفتیم، صحبت می‌كردیم، می‌گفتیم تا اینكه خود او از ما دوآتیشه‌تر می‌شد!

 ما با همه بودیم، باهمه اقسام، با همه، با مسیحی بودیم، با یهودی بودیم، با مسلمان بودیم، با شیعه با سنّی، اقسام مختلف، باهمه، آنچه كه بدست آوردیم این آیه شریفه است: قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ تَعالَوْا إِلى‌ كَلِمَةٍ سَواءٍ بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَه وَ لا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً آل‌عمران، ٦٤ ای اهل كتاب همه بیایید، همه با هم جمع بشویم، همه با هم بیایید اینجا، امریكایش بیاید اینجا، انگلیس بیاید اینجا، فرانسه‌اش بیاید اینجا شورویش بیاید اینجا، چینش بیاید، همه بیایید با هم سر یك سفره، اختلافات را بگذاریم كنار، فقط خدا را كه همه قبول داریم، همان را بگیریم أَلّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَه فقط بیاییم بگوییم خدا، هرچه خدا گفته. اگر حضرت مسیح گفته ما قبول داریم، حضرت موسی گفته، خدا گفته، عناد را بگذاریم كنار، غرض ورزی را بگذاریم كنار، شخصیت را بگذاریم كنار، رئیس جمهورش بیاید، رئیس جمهور امریكایش بیاید، بلند شود بیاید سر این سفره، این سفره را كسی برای كسی نبسته، وزیرش می‌خواهد بیاید، وكیلش می‌خواهد بیاید، همه بیایند، همه بیایند، مگر پیغمبر برای رؤسای جمهور و قیصر و ... نامه نمی‌نوشتند، مگر برای خسرو پرویز نامه ننوشتند، گرفت نامه پیغمبر را پاره كرد و رویش لگد گذاشت، یعنی چه؟ یعنی توی خسرو پرویز هم بر سر سفره ما جا داری.

 خدا به حضرت موسی وحی می‌كند برو پیش فرعون نصیحتش كن‌ فَقُولا لَهُ قَوْلًا لَيِّناً لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشى‌ طه، ٤٤ شاید متوجه بشود، فرعون ربات كه نیست، سنگ كه نیست، ستون كه نیست، بالاخره بشر است نفس دارد، برو با او حرف بزن، نپذیرفت یك مطلب دیگراست. او را هم دعوتش كن سر این سفره، آن را هم بگو بیاید.

 الآن هم همین‌طور است همه بیایند، غرض را كنار بگذاریم، مرض را كنار بگذاریم، عناد را كناربگذاریم، عزّت اعتباری را كنار بگذاریم، عزّت امام صادق را بگیریم، این مسئله است، آن را كنار بگذاریم، همه می‌بینیم نشسته‌ایم سر یك سفره، هرچه خدا گفته، الآن اگر خدا بگوید بروید از حضرت عیسی تبعیت‌

 كنید می‌گوییم به چشم، اگر الآن خدا بگوید به ما بلند شوید بروید یهودی بشوید، می‌رویم می‌شویم یا نمی‌شویم؟ آن‌قدر ما بازیم، آن‌قدر مسلمان باز است، آن‌قدر پیرو امیرالمؤمنین باز است، مگر امیرالمؤمنین همین یهود می‌آمد نمی‌گفت: یا أخ الیهود؛ ای برادر یهودی، امیرالمؤمنین می‌گفت برادر یهودی. باز بود وسیع بود همه را می‌پذیرفت، این‌جور صحبت می‌كرد، آن هم بعد می‌گفت: اشهَدُ انَّ لا اله إِلَّا اللَه وَ اشهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَه وَ اشهَدُ أَنَّكَ خَلیفَةُ رَسُول اللَه. امیرالمؤمنین آنجا باید برخورد می‌كرد، بعد وقتی به آخر می‌رسید شهادت می‌داد، بعد می‌گفت شهادت می‌دهم كه تو خلیفه‌ای، نه اینكه بگوید بزنید این را، گم شود! اصلًا از مسجد بیرونش كنید و طردش كنید و بزنید تو گوشش، سیلی بزنید و چكش بزنید و چماق بر سرش بكوبید! نه، این‌طور نبود. یا اخ الیهود، ای برادر یهود بیا، چیه آقا؟ حرفت چیست؟ حرف ما این است.

 مرحوم آقا در همان زمانی كه با مرحوم آقای خمینی درسنه چهل و دو ارتباط داشتند، مطلبی كه ایشان با ایشان می‌گفتند این بود: ما باید همه دنیا را دعوت به اسلام كنیم، همه دنیا را باید بر سر یك سفره جمع كنیم، ایشان عبارتش این بود آن فطرت وآن‌وجدانی كه در من و شما هست همان هم تو رئیس جمهور امریكا هست، همان هم در فلان زن در انگلیس هست، همان هم در فلان شخص در آنجا هست، همه دارند، ما آنچه را كه خدا گفته عرضه بداریم هركه خواست بپذیرد هركه نخواست نپذیرد. همان‌طوركه رسول‌خدا نامه داد، پیغام داد، به قیصر نامه داد، به سلطان مصر قبط پیغام داد، به كسری پیغام داد، بعضی‌ها پذیرفتند، نجاشی مسلمان شد و وقتی‌كه در حبشه اتیوپی فعلی فوت كرد پیغمبر در مدنیه بر جنازه او نماز خواندند، یعنی تو مدینه ایستادند، او در حبشه فوت كرده بود از آنجا به جنازه او نماز خواندند. گفتند: یك مسلمان ما از دنیا رفت. ولی كسی دیگر هم مثل خسروپرویز پاره كرد، ریخت زمین جلوی پایش. همه را دعوت كرد و آغوش خود را برای همه باز كرد. گفت: همه بیایید در اینجا، آن فطرت و وجدانی كه ما داریم همه دارند، ما اسلام را درست عرضه كنیم، باقی مسئله به ما ارتباطی ندارد.

 دیگر وقت طبعاً گذشته و ما هم از آن برنامه و روشی كه داشتیم ظاهراً یك قدری بیشتر صحبت كردیم. ان‌شاءاللَه امیدواریم كه تتمّه مطلب راجع به این قضیه البته مطلب دامنه‌دار است و مطالب دیگری در این زمینه هست كه ان‌شاءاللَه در فرصت دیگر خدمت رفقا و دوستان عرض می‌شود. امیدواریم خدای متعال ما را موّفق كند نسبت به فهم دین و نسبت به عمل به آنچه كه مورد عنایت و رضای اوست و ما را نسبت به تكالیف خودمان آگاه كند. مسئله آگاهی خیلی مهم است و خیلی اهمیت دارد؛ قبل از عمل انسان باید بفهمد و مطالب را در ذهنش مرور بدهد، هر روز چند مرتبه به این مطالب توجه كند و خود را در ارتباط با جریانات خارجی محك بزند و مسائلی را كه می‌شنود در جریان روابط خودش با افراد مختلف اعمال كند كه مرحوم آقا می‌فرمودند: سلوك این است، نه اینكه فقط آمدن و شعر خواندن و دعای جوشن خواندن و توسّل كردن و اینها و بعد هم فردا رفتن به مشاغل و شواغل و بازار و كسب و تمام مطالب شب گذشته را فراموش كردن، نه این نیست. اگر شخص بخواهد این‌طور باشد هزار سال بر او بگذرد هیچ راهی نیست، فقط آمده وقتش را گذرانده، یك مطالبی شنیده و رفته و مهم‌تر اینكه آن دنیا مسئولیتش بیشتر است، می‌گویند شنیدی و ای كاش نمی‌آمد، شنیدی و چرا عمل نكردی؟ حالا افراد دیگر خب نمی‌شنوند، افرادی كه تو خیابان برای خودشان‌

 دارند می‌روند نمی‌شنوند، توجه‌نمی‌كنند، ولی آنكه می‌شنود طبعاً مسئولیت او سخت‌تر خواهد بود و آنكه می‌گوید مسئولیتش از همه سخت‌تر خواهد بود، خدا به داد ما برسد قبل از شما.

 ان‌شاءاللَه امیدواریم همه ما در تحت توجهات صاحب مقام ولایت، مورد نظر و عنایت او در دنیا و آخرت قرار بگیریم.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. گلستان سعدى، باب دوم در اخلاق درويشان. [↑](#footnote-ref-1)
2. بحار الانوار، ج ١٠٣، ص ٢٣٨. [↑](#footnote-ref-2)
3. همان مصدر. [↑](#footnote-ref-3)